

سحر آزاد؛ هانیبال الخاص به اینکه شاگردان زیادی را آموزش داده، معروف است. او که زمانی برای زندگی از ایران رفت، با دعوت برای تدریس در دانشگاه تهران، به ایران بازگشت و سال‌ها به آموزش مشغول شد. او در سال ۱۳۰۹ از پدر و مادری آشوری در کرمانشاه متولد شد. نقاشی را در سنین بسیار پایین شروع کرد و برای مجلات فکاهی نظیر توفیق کاریکاتور می‌کشید. بعدها وقتی به تهران آمد، به کلاس جعفر پتگر رفت تا نقاشی را به طور جدی‌تر دنبال کند. در همین کلاس‌ها، به پرتره تمایل نشان داد ولی در طول این سال‌ها الخاص به‌عنوان نقاشی فیکوراتیو شناخته شد که تصویر انسان، چهره انسان و اندام انسان دل‌مشغولی‌اش بود. او با نویسندگانی مانند جلال آل‌احمد، غلامحسین ساعدی، نادر نادرپور، سیروس طاهباز، جمال میرصادقی، محمد قاضی، رضا بره‌نی و محمود اعتمادزاده دوستی و معاشرت داشت. او به شعر و به‌خصوص نیما علاقه زیادی داشت و همین راه و روش را به شاگردانش هم آموخت. الخاص چهار کتاب آموزش هنر تألیف کرد و برای ده‌ها کتاب، طرح روی جلد کشید و به مدت دوسال گالری «کیل‌گمش» را که از اولین گالری‌های معاصر ایران بود، اداره کرد. ۲۶ خرداد سالروز تولد او بود و به همین مناسبت وب‌سایتی برای نمایش آثارش به نشانی Hannibahalkhas.org راه‌اندازی شد. به همین مناسبت با بنا الخاص، پسر این نقاش که چندسالی است ساکن ایران شده تا این خواسته پدر را محقق کند، گفت‌وگوی کوتاهی کردیم.

۷ بعد از شش سال از درگذشت هانیبال الخاص
چطور این سایت راه‌اندازی شد؟

این سایت از چهارشنبه، ۲۶ خرداد کارش را شروع کرد. او نمی‌خواست به آمریکا برگردد و آرزو داشت که در ایران بمیرد منتها به خواسته همسرش برگشت. در روزهای آخر وقتی در بیمارستان بود، یکی از خواهرهایم که در آمریکا بود، خودش را به او رساند و من و یکی دیگر از خواهرهایم که در اروپا بودیم، توانستیم روز آخر خودمان را به آمریکا برسانیم منتها در این مدت خواهر دیگرمان که زودتر توانسته بود او را ببیند، با پدرم صحبت کرد. یکی از آرزوهایش این بود که یک گالری آنلاین داشته باشد و همه بتوانند کارهایش را ببینند. ما هم تلاش کردیم علاوهبر نقاشی‌هایش، نامه‌ها، نوشته‌ها، مقاله‌ها و فهرست شاگردانش را در این سایت قرار دهیم. نقاشان کاتالوگی دارند که بعد از مرگشان تمام کارهایشان شماره‌گذاری و جزئیات آثار ثبت می‌شود اما کاتالوگردن آثار خیلی از نقاشان مثل پیکاسو هنوز تمام نشده است چون مدام کارهایی از او پیدا می‌شود. پدرم هم پراک بود و حدس می‌زنیم بیش از سه‌هزار اثر داشته باشد که فعلا توانسته‌ایم ۵۰۰ عکس از کارهایش را در این سایت قرار دهیم. البته این سایت



بهرام دبیری
نقاش و از شاگردان الخاص

اگر شروع نقاشی مدرن را از سال ۱۳۲۰ در نظر بگیریم، الخاص یکی از تأثیرگذارترین نقاشان نیمه دوم یا دوسوم تاریخ نقاشی مدرن است. از اوایل جنبش مدرن ایران شاهد دو گرایش هستیم؛ گرایشی که مطلقا نگاه کرد در اروپا چه اتفاقی می‌افتد و گرایش دوم، به‌دنبال این بود که ضمن درک هنر مدرن، در پی پیوندهای تاریخی هنر ایران هم باشد. الخاص را می‌توان نماینده گرایش دوم و نقاشی‌ای دانست که تاریخ و جغرافیا برایش مهم بود. به نظرم الخاص جزئی از باززایی مکتب قهوه‌خانه‌ای است یعنی ساختار و بیان نو و تازه‌ای دارد اما بنیاد کار و نگاهش روی دیگری و شمالی‌کنشی است که شمالی‌کنشی‌ها به مکتب قهوه‌خانه‌ای وصل می‌شود بنابراین آثار او نوعی باززایی آن دوران نقاشی ایران است که قدرش دانسته نشد، با آنکه یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ نقاشی ایران است و از نقاشی مانوی نصیب می‌برد اما مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت به‌خصوص وقتی جریان مدرن افراطی وارد ایران شد و نقاشی قهوه‌خانه‌ای را به‌عنوان عقب‌مانده … کنار گذاشت. دوره اول کار الخاص وقتی است که در هنرستان پسران درس می‌داد و این زمانی است که منوچهر صفزاده، پیلارز و… در آنجا درس می‌خواندند. یادآوری این نکته هم خوب است که وقتی به آثار فارغ‌التحصیلان هنرستان پسران نگاه کنید، کمتر از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران نیست، پس هنرستان جای مهمی بود ولی مثل خیلی از جریان‌های دیگر که دچار بحران‌های ناتمام و بی‌پایان شدند، این مدرسه هم احتمالا چنین سرنوشتی خواهد داشت. به‌هرحال الخاص بعد از هنرستان مشکلاتی برایش پیش آمد و با این نیت که هرگز نرنگردد، از ایران رفت. با یک زن آمریکایی ازدواج کرد و نام بچه‌هایش را انگلیسی گذاشت. زمانی که جلال آل‌احمد برحسب اتفاق با الخاص در آمریکا آشنا شد، به‌شدت کارهایش را تحسین کرد. آل‌احمد وقتی به



هانیبال الخاص

بنا الخاص از پدرش گفت

پازل ناتمام هانیبال الخاص

درحال تکمیل‌شدن است
منتها دوست داشتیم برای تولد پدرم، سایت، کارش را شروع کند و به مرور بخش‌های مختلف را تکمیل کنیم.

۷ کارها چگونه جمع‌آوری شدند؟

عکس کارها در وب‌سایت قرار دارد. شاگردان و عکاسانی داشت که از نمایشگاه‌هایش عکاسی کرده بودند. بیش از چهارسال هم هست که در فیس‌بوک یک صفحه برای او ساخته و اعلام کرده‌ایم اگر تابلو یا نامه و مقاله‌ای از هانیبال الخاص دارند، عکس آن را برایمان بفرستند البته بعضی از این عکس‌ها کیفیت بالایی ندارند بااین‌حال در تلاش هستیم کتابی هم از آثار او منتشر کنیم. منتها حیف است که بخشی از آثار پدرم درزیده شده است و اصلا معلوم نیست، چه سرنوشتی پیدا کرده‌اند و واقعا فاجعه بزرگی است چون بدون این کارها، نمی‌توانیم مجموعه آثار او را جمع کنیم. او همیشه به شاگردانش می‌گفت اول طراحی، مینیاتور، رنگ‌آمیزی یا مینیاتور را یاد بگیرید بعد هر کاری خواستید، انجام بدهید. درصد شاگردان پدر که این راه را ادامه دادند، خیلی زیاد است و

مدرن اما تاریخی

ایران برگشت، از پروفسور رضا به‌عنوان رئیس دانشگاه تهران خواست الخاص را به دانشگاه دعوت کند که به همین دلیل الخاص به ایران برگشت. من در سال ۴۹ وارد دانشکده هنرهای زیا شدم. فکر می‌کنم یک‌سال قبل از آن الخاص به ایران آمد و آن زمان از این نظر مهم است که هوشنگ سیحون از دانشگاه رفت و میرفندرسکی به‌جای او آمد. میرفندرسکی جهانی دیگر و آزادی‌های بی‌پایانی داشت. من درباره دوران و دانشگاه‌های حرف می‌زنم که دو موضوع اساسی را به کمال داشت: کارگاه‌های مجهر و استاد. پرویز تاهلی، مجسمه‌ساز، هانیبال الخاص، طراحی، بهرام بیضایی، تئاتر و هرمز فرहत، موسیقی کلاسیک درس می‌دادند. الخاص معلم طراحی ما بود و تأکید بی‌پایانی بر اندام انسان داشت. مهم‌ترین کار ما در آن دوران طراحی بود چون در تاریخ دانشکده هنرهای زیبا، طراحی از روی مجسمه ونوس، سر اسب یونانی یا طبیعت بی‌جان انجام می‌شد و اولین‌بار بود که اندام زنده انسان موضوع طراحی قرار گرفت. سابقه طراحی آکادمیک از اندام زنده انسان در تاریخ دانشکده هنرهای زیبا تقریبا وجود نداشت البته شاید زمانی رضا عباسی کمی به این قضیه نزدیک شد. الخاص مسئله طراحی، فیکوراتیوبودن و پیوندهای تاریخی را مطرح کرد و این بخش شاید به آشنایی‌اش به آل‌احمد برمی‌گشت. آل‌احمد نیز مطالبی در مورد الخاص یا بهمن محمضی نوشته بود و جمله معرفی هم داشت: «دست من را بگیر و از نردبان پرده‌ات برکش».

در مورد روضیه الخاص هم باید بگویم پدرش یک آشوری و تا حدی ناسیونالیست بود. او الخاص را به آمریکا فرستاد برای اینکه کشیش شود اما الخاص بعد از یکی، دوسال طغیان کرد و حرف‌هایی زد که از کلیسا بیرون آمد و به ششباگو رفت تا در دانشکده هنر نقاشی بخواند. آنجا با آدری، یک دختر آمریکایی ازدواج کرد. آدری نقاش خوبی بود اما زیر سایه کنده الخاص این کار را رها کرد و کم شد. کارهایی از او دیدم که خیلی به کارهای الخاص شبیه است و گاهی از خودم پرسیده‌ام که الخاص روی او تأثیر گذاشت یا آدری روی الخاص؟ سابقه تاریخی آشوری یا حتی

حال هانیبال در خرداد ۱۳۸۹

ترانه صادقیان

دیگر را «از تولد تا تولد» بر کرده بود؛ کار آبی سیال بزرگ کاری شگفت‌انگیز که انکار جاری در بی‌کرانی زمان است اما مثل داستان، آغاز و پایان دارد. شروعش با تصویر آدم و حوا است و پایانش تولد مارکس. مردمان و وقایع، چهره‌ها و صداها هم هستند. در این آبی جاری که رودخانه زمان باشد، که زمان خاص انسان باشد، همه رنگ‌ها هستند جوری که چشم گرسه نماند. همه هستند، شاعران و دیوانگان، حاکمان و رعیت‌ها، مردم عامی و عرفان. مکان‌ها نیز همه‌جا در این زمان آبی هستند. هانیبال خود شگفت‌زده شد از این‌همه چهره‌های آبی که با نیش قلمی از چند رنگ، دیوانه و عارف و روشنفکر و ابله را متمایز کرده. هانیبال از مقابل چهره‌ها گذشت و لنکان همان‌طور که همیشه بود، غرور در چهره‌اش «این‌همه چهره از من است. یک سالن پرتره‌ها بودند. در دختران عزیزش «آنیتا»، «آدرین» و پسرش «بنا»، همسرش، دوستانش، نویسندگان و شاعرانی که دوست می‌داشت و هرکه از او خواسته بود پرتره‌ای برایش بکشد. این صف چهره‌ها بر دیوار تنها بخشی کوچک از آن کارها بود. توانسته بودیم همه را جمع کنیم. بعد صف مردم در انقلاب و صف چهره‌های نیما و فروغ و شامول. کار و کار و کار بر دیوار. حالش در روز تولدش از آمار خراب شد آن‌طور که برایش ممنوع کردند در مراسم تولد خودش بیاید. در خانه خوابیده بود و درد می‌کشید. سعدالله نصیری برایش ساز زد و خواند که «قسمت خانی» خواننده ۹۰ساله تالش در خانه

همیشه در خانه پدرم روی شاگردانش باز بود و این موضوع تنها به نقاشی و کار هنری ارتباطی نداشت بلکه به‌نوعی او با شاگردانش زندگی هم می‌کرد مثلا با آنها غذا می‌پخت و تفریح می‌کرد. او از زندگی لذت می‌برد چون کار زیادی می‌کرد و کسی که کار نکند، تفریح برایش مزه ندارد.

۷اوضعیّت آثارش چگونه است؟ چقدر از تابلوها نزد شماست؟

من چون زیاد سفر می‌کردم، تابلویی ندارم اما آن خواهرم که در آمریکاست، تعدادی اثر دارد، تعدادی تابلو هم در خانه دوستانش مانده که بعضی از آنها ناتمام است. چهار تابلو ناتمام است و دو، سه تابلو امضادار هم دارم و از آنجاکه راه‌اندازی سایت و در مرحله بعد بنیاد هانیبال الخاص نیاز به هزینه دارد، برای همین مجبورم یکی از تابلوهای امضادار را بفروشم تا بتوانم از پس مخارج سایت و بنیاد بریایم. همچنین امیدوارم با تأسیس سایت، داوطلبانی پیدا شوند که به ادامه کار کمک کنند. البته پدرم همیشه با قیمت‌های خیلی بالا مخالف بود. یکی دیگر از آرزوهایش این است که یک گالری راه بیندازیم. او در سال ۱۳۴۰ گالری کیل‌گمش را تأسیس کرد و دوست داشت گالری کیل‌گمش شماره دو راه‌اندازی شود که یک اتاق به‌عنوان نمایشگاه دائمی آثارش، یک اتاق برای آثار شاگردانش و یک اتاق هم برای نمایشگاه یک هنرمند جوان باشد و شرطش هم این بود که قیمت‌های نجومی نگذارند تا مردم توانایی خرید آثار را داشته باشند و معتقد بود در‌حال‌حاضر با چنین قیمت‌های بالایی، افراد کمی می‌توانند از هنر استفاده کنند. او یک‌سال قبل از مرگش، سه نمایشگاه برگزار کرد و در هرکدام از آنها آثار جدیدی به نمایش گذاشته شده بود چون دوست نداشت کارهای تکراری نمایش

بدهد. یک‌دفعه که کنارش بودم، تابلویی را تمام کرد و گذاشت کنار. از او پرسیدم وقتی تابلویی تمام می‌شود، ناحت‌ا می‌شوی؟ گفت من وقت ناحت‌شدن ندارم و ایده‌های زیادی در ذهنم است که دوست دارم زودتر تابلوها را تمام کنم تا به بقیه برسم.

۷آخرین مجموعه‌اش چه بود؟

آخرین پروژه او ۸۰۰ بوم در اندازه‌های ۸۰ در ۸۰ سانتی‌متر است که رنگ‌های قرمز، آبی و زرد را به‌عنوان رنگ پشت زمینه انتخاب کرده و یک‌جوری رنگ‌ها روی بوم انتخاب شده‌اند که وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند عین پازل می‌شوند و می‌خواست همه آنها را پرتره کار کند. حیف که بخشی از آنها نیمه‌تمام ماند، با وجود این خیلی قشنگ هستند.

۷سال‌های آخری که در آمریکا زندگی می‌کرد، چگونه بود؟

بالا همیشه در حال رفت‌وآمد بود و به دلیل بیمه خوبی که در آمریکا داشت، برای درمان به آنجا می‌رفت اما رفت‌وآمد‌ها برایش سخت بود.

مسیحی، الخاص را به شمالی‌کنشی نزدیک کرد و کارهایش به رونو، نقاش اکسپرسیونیسم شمالی‌نگار، یا شاگال شبیه شد. هرچند او این ساختار را از آنجا آورد اما از نظر روحی، الخاص آدمی پرخاشخو، تندخو و خودرایی بود. او دنبال نوعی حمایت یا تأیید بود برای اینکه اقلیت‌بودن را فقط کسانی که اقلیت هستند، می‌توانند تجربه کنند؛ انکار نوعی بی‌پناهی برایشان وجود دارد. آل‌احمد این نقش را برای الخاص بازی کرد و به‌عنوان حامی در کنار الخاص قرار گرفت حتی نمایشگاه‌هایی هم که الخاص در آن سال‌ها برگزار کرد، با نوشته‌هایی از آل‌احمد همراه بود. بعد از انقلاب سمیات حزب توده شد، او پرتره‌هایی از شامول، محمود دولت‌آبادی و دیگران کشید. نیما برایش خیلی مهم بود و کارهای خیلی عظیم و درخشان‌ای از نیما کشید که نمی‌دانم آن تابلوها کجا هستند. یکی از بهترین کارهایش از نیما، پرتره‌ای است که در خانه سپاهلو نگهداری می‌شد منتها نمی‌دانم الان کجاست. این پرتره روی کتاب جیبی‌ای هم که سیروس طاهباز از اشعار نیما چاپ کرد، چاپ شد. خیلی‌ها این موضوع را به دمدمی مزاجی و فرصت‌طلبی او تعبیر می‌کنند اما از دید من این‌طور نیست و یک ریشه خیلی ظریف دارد چون او نیاز به پشتیبان‌هایی داشت که در اقلیت نباشند ووگرنه الخاص همیشه مثل یک هنرمند زندگی کرد. خانه و زندگی نداشت، همیشه زندگی کولی‌واری داشت مثلا وقتی بار دوم به‌همراه زن دومش از ایران رفت، حدود ۲۰۰-۲۰۰ تابلو داشت که روی پشت‌بام مانده بودند. جمال میرصادقی با من تماس گرفت و گفت می‌خواهند خانه را خالی کنند و الخاص از او خواسته است تابلوها را جمع کنیم. این داستان را گفتم تا مشخص شود که او قصدی از اتصال به جریان‌ها نداشت و دنبال سهمی یا سودی نبود.

در این سال‌های آخر به‌ندرت از او خبر داشتم. شاگردانش تا وقتی تمام حرف‌های او را باور داشتند، همه‌چیز خوب پیش می‌رفت اما وقتی می‌خواستند راهی نسبتا جدا البته نه در نوع نقاشی بلکه در نوع باورها انجام دهند- من همچنان باور الخاص را دارم که نقاشی بدون تاریخ، هویت، جغرافیا و خاطره قومی نمی‌شود- کار به دعوا و جدایی می‌کشید. در نتیجه من در ۱۰-۱۵ سال آخر جزی یکی، دوپار او را دیدم و دوستی ما از ۶۵ یا ۶۷ قطع شد.

تجسیمی

بوم خاکستری

آرزوی سلامت برای محمد کوچک پور

حسن رفقاری

دیرزمانی است هنرمندان عکاس پیش‌کسوت ایران، یا به سن گذارده‌اند، آنان طی دوران زندگی حرفه‌ای خود بیشتر به‌دنبال ثبت و ضبط حافظه تاریخ تصویری ایران‌زمین بوده و در دوران حرفه‌ای خود نه به‌دنبال کسب مقام و منزلت و نه به‌دنبال شهرت و مال‌اندوزی بوده‌اند. اما امروزه پس از گذران شش دهه از زندگی، گذر زمانه چهره‌شان را تکیده و بیماری‌های گوناگون به‌همراه مسائل مالی و مشکلات روزمره زندگی را به ارمغان آورده است. از این دست عکاسان در تهران و شهرستان‌های ایران که نامی در مجموعه هنرمندان، نه صندوق اعتباری هنر و نه مؤسسه پیش‌کسوتان هنر، ندارند بسیاریند. شاید اگر بیش از آنکه دغدغه حرفه‌شان را در سر می‌پرواراندند، دغدغه بیمه و مدرک و درجه هنری داشتند، امروز این مسیر پرفرازونشیب را راحت‌تر می‌پیمودند. این عزیزان انتظار دارند، تا زمانی که در قید حیات هستند مورد توجه و عنایت قرار بگیرند و مطمئنا پس از رجحان از این جهان، در هر قطعه خاکی که باشند سر آرامش را فرود این آورند.
بی‌تردید همه عکاسانی که گذرشان به انزلی افتاده باشد، نام عکاس فعال و سرشناس آن خطه سبز، محمد کوچک‌پور کیورچالی را شنیده یا آثار وی را در کتاب‌ها، کارت‌پستال‌ها، پوسترها یا شبکه‌های اجتماعی که طی نزدیک به چهاردهه توسط وی ثبت شده، دیده‌اند. وی در طول این دیرین به‌عزیز کیلان به اکثر استان‌های ایران و همچنین به برخی از کشورهای دیگر نیز سفر کرد و طبیعت و فرهنگ و باورهای مردم آن سامان را به تصویر کشید که حاصل آن بیش از ۲۵۰ هزار قطعه عکس است که در مجموعه شخصی وی نگهداری می‌شود. برگزاری نزدیک به ۲۰ نمایشگاه داخلی و چهار نمایشگاه در آلمان، ایتالیا، سوئد و لبنان و کسب ده‌ها مقام در ایران، چین، ژاپن، بلژیک و انگلستان نشان از فعالیت و علاقه وافر وی به عکاسی دارد.

باعث تأسف است که وی امروز درگیر همان معضلی است که گریبانگیر همه هم‌دوره‌هایش است. از روز شنبه ۲۳ خرداد، محمد کیورچالی به دلیل سکته مغزی در بیمارستان پورسپینای رشت بستری است و دست به دعا می‌بریم که با عنایت خداوند این زمان سخت به‌سرعت سپری شود و با سلامتی ایشان، به‌خیر بگذرد.

حال سؤال این است که چه باید کرد؟ امروز نگاه به هنر و هنرمند با سه دهه پیش متفاوت است و در این گذر زمان برخی از این عزیزان که در شکل‌گیری بخشی از تاریخ مصور عکاسی گره خورده‌اند و هیچ‌گاه به روی دوم زندگی سخت‌توجه نداشت‌اند چه باید بکنند؟ شان و منزلت این افراد، ثنات و صبور، بزرگواری و سعه‌صدر این افراد بسیار است، اما آیا راهکارهای پیش‌رو موفق بوده یا هست؟

جامعه تجسمی، جامعه بزرگی است و در آن بزرگانی یگانه حضور دارند که همیشه مورد عنایت و مهرورزی‌اند، اما برخی از این هنرمندان در شهرهای دور و نزدیک و کمتر مورد توجه واقع شده‌اند، امید است وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان‌ها و نهادهایی که از بودجه‌های فرهنگی استفاده می‌کنند یا شهرداری‌ها، مسیری را برای این‌گونه مسائل طرح‌ریزی کنند و رفتاری را شایسته زندگی هنری آنان انجام دهند که در این دوره گذر از نگاه هنر سنتی به نگاه هنر مدرن، این افراد آسیب نبینند.

◀مدیر امور فاهی انجمن عکاسان ایران

آونگ

یادداشت‌هایی در باب هنر معاصر

دریچه تفسیر



علیرضا امیرحاجبی

وقتی هنرمندی به تفسیر اثر خود می‌پردازد، دریچه تنفس عقلانی را روی مخاطب می‌بندد. خوش‌به‌حال آن هنرمندانی که در باب هنر خود چیزی نمی‌گویند که گفتن با هنر در تناقض است. حوزه هنر حوزه گفتن نیست؛ به‌خصوص در هنرهای تجسمی که به ادراکات حسی وابسته است و نیز زمان، زمان خلق و سپس رهاکردن اثر در محیطی که مخاطب با آن درگیر می‌شود. نباید در مواجهه با تفسیر آزاد و گاه متضاد اثر یا رویدادی هنری برآشت. زمینه‌های متنوع فرهنگی و اجتماعی زیست انسانی این حق را به هر بیننده می‌دهد که برداشتی کاملا شخصی با اثر یا رویداد هنری داشته باشد. این حق فردی در ذات هنر نیز نهفته است. هنر نیز در در بطن خود انفرادی است. در نتیجه برخورد‌های مخاطبان (چه خاص و چه عام) انفرادی و متفاوت است.

این از ویژگی‌های هنر معاصر است: «به‌رسمیت‌شناختن تکثر آرا به مهر رواداری نسبت به تفسیرهایی که حتی هنرمند از کنار آنها هم عبور نکرده است». هر دو سمت مشغول به کار خود هستند. هنرمند خلق می‌کند و مخاطب می‌بیند و تفسیر می‌کند. بخشی از اثر متعلق به مخاطب است.

مخاطب مالک اثر است. چند وقت پیش پرفورمنسی مینی‌مالیستی را طراحی و اجرا کردم به نام ابتدای میم که برگرفته‌ای بود از شعر تهران اثر محمد آرم. تکرار بی‌وقفه دو کلمه آدم‌ها و ماشین‌ها، تفسیر و تحلیل‌های به‌شدت متضاد و زیبایی را شاهد بودم که یک نمونه کوتاه مختصر و مفید آن متنی کوتاه است تحت عنوان «درجست‌وجوی بی‌ثباتی» نوشته امید شلمانی؛ هنرمند عکاس که با زاویه دید دیگران بسیار متفاوت بود. به همین دلیل این متن را در زیر می‌آورم تا نمونه تکثر ایده‌ها و واضح‌تر نمایان شود: «جنگ با تمام پیچیدگی‌های تکنیکال، انگیزه ساده‌ای دارد (قدرت در تسلط) اما همواره خود را پشت شعارهای استوار بر ایده‌های درهم‌تنیده و پیچیده‌ای پنهان می‌کند که نه‌تنها نسبت به جنگ بیرونی است بلکه کاملا بی‌ارتباط می‌آید و به همین دلیل جنگ را باید خشن‌ترین نوع مغالطه سیاسی دانست و از بد روزگار در خاورمیانه عزیز ما این مغالطه سیاسی عملا با التقاطی از کشتار به مدرن‌ترین شکل ممکن و شعارهایی که ریشه در سنت‌های دیرینه مردم منطقه دارد، در راه رسیدن به بدوی‌ترین آرزوی جنگ‌افروزان (سلطه) همراه گشته و روزگار ما را به نژادپرستی و تکفیر و به‌تازگی خلافت در کشتار گره زده، در نتیجه ما را از رسیدن به آرزوی دیرین حشد بر قلب‌هایمان یعنی ثبات و درنهایت صلح دور کرده است.

در اینجااست که به گمان من، ما گرفتاران این آتش باید برای تحقق صلح پایدار در این آرزو تجدیدنظر کنیم و با واقعیت منطقه خود روبه‌رو شویم، واقعیتی که تا به امروز آن را وارونه دیده‌ایم. باید آرزوی رسیدن به ثبات را از دل‌های خود پاک کنیم چراکه ارضض منطقه ما یکی از بآبائت‌ترین نقاط جهان است؛ بله درست خواندید؛ یکی از آبائت‌ترین مناطق جهان، چراکه ثبات یک مفهوم کلی است و می‌تواند هم در نیکی و هم شرارت تحقق یابد و چیزی که در این جغرافیا همواره ثابت بوده، جنگ است و آدم‌هایی که هر روز به خاک می‌افتند و به زبان موسیقایی یک کنترپوان سیاه-خون در مقابل خون- بر خط افقی مرگ در کلیت ثابت جنگ. اینجااست که باید دستن این ثبات شوم رو شود، باید کنترپوان‌زدایی شود و در این‌راه راه هر ایده‌ای ولسو در ابعادی کوچک، حتی در حد یک ایده موسیقایی برای رسیدن به صلح به اندازه خود، روشنگر و نافذ فایده خواهد بود.



بیست‌وهشتم اردیبهشت در نشر هنوز، یکی از همین ایده‌ها فرصت بروز پیدا کرد و خوشبختانه من هم از شاهدان بودم. اجرائی درخشان مبتنی بر پنج قطعه موسیقی مینی‌مال اثر علیرضا امیرحاجبی همراه با پرفورمنسی از هومن داوودی در محیطی نسبتا امیدوارکننده و عمومی‌تر از فضا‌های معمول برای اجرای این نوع پرفورمنس، چراکه بالقوه در خود امکان بیشتری برای مواجهه مخاطب ناآشنا با هنر مینی‌مال را منظر داشت. اجرائی که مخاطب خود را دعوت می‌کند به درک مفهوم تکرار، تکرار یک فیگور با یک جمله یا حتی یک نت در بازه زمانی کشیده، تکراری که دعوت می‌کند به درک بی‌معنایی و آن‌چیزی که به این صورت تهی، مفهوم می‌بخشد (آدمی)، البته توجه من بیش از مسائل فنی مربوط به موسیقی (با وجود کمی آگاهی به آن، اقرار می‌کنم که در حیطه تخصصم نیست) معطوف شد به تأثیری که می‌تواند چنین اتفاقاتی در شرایط موجود داشته باشد.

قطعا مضحک خواهد بود تصور اینکه ب‌توان با اجرای چند پرفورمنس مینی‌مال، شرایط منطقه را تغییر داد اما چنین رویدادهایی می‌توانند آرام‌آرام به درک عمومی از بی‌معنایی تسلسل جنگ و روشن‌دن مریال اصلی آن (سلطه) کمک کنند زیرا در این ایده مینی‌مال، شما هر آن چیزی را که بیرونی است از موسیقی و پرفورمنس می‌زدایید و مخاطب را با هسته درونی موسیقی و کنش اجرایی یعنی یک حرکت و جمله بسط داده‌نشده یا یک نت آغازین روبه‌رو می‌کنید که می‌تواند تا بی‌نهایت کشیده شود تا جایی که حتی دیگر شنیده نشود و این دقیقا همان اتفاقی است که ما در منطقه تجربه می‌کنیم؛ جنگی آن‌قدر کش آمده که بسیاری از ابعادش حتی برای یک وجدان حساس نیز به‌سختی دریافت‌شدنی است، جنگی که در یک ثبات خونین، خودش اصلی‌ترین سلطه‌گر منطقه است و زنان و مردان و کودکانی را که دومینوار به خاک می‌کشد، تکرار کشتاری است که هر ایده‌ای را پوچ می‌کند حتی سلطه را».